بسم الله الرحمن الرحیم

الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک و رفعنا لک ذکرک

 الذی انقض ظهرک

فان مع العسر یسرا

ان مع العسر یسرا فاذا فرغت فانصب

 و الی ربک فارغب

ترجمه:

آیا ما برای تو، سینه ات را گشاده نساختیم؟ (شرح یعنی گشاد کردن و باز کردن)

و برداشتیم (وَضَعَ علی، یعنی گذاشتن/ وَضَعَ عن، یعنی برداشتن) از روی دوش تو آن سنگینی و وبال را

همان سنگینی که به تحقیق شکست (انفض آن شکستنی است که همراه با صدا باشد یعنی محکم باشد) کمرت را

و برای تو ذکرت را بالا بُردیم

پس همانا همراه با سختی آسانی است

همانا همراه با سختی آسانی است

پس هرگاه فارغ شدی و فراغ بال پیدا کردی، دوباره تلاش کن و نصب کن خودت را در مقام تلاش

و به سوی پروردگارت رغبت بجوی

(سوره ی علق، در عین اینکه نشان داد که خداوند حامی تبلیغ و هدایت از جانب هادیانی است که میفرستد، علاوه بر این نشان داد که این ایستادگی در مقابل قرآن، نتیجه نمیبخشد. آنچه نتیجه می بخشد این است که نسبت به تعلیم مالم یعلم زانو بزند و بپذیرد)

فضای سخن:

سوره از سیستم یادآوری استفاده کرده: آیا اینگونه نکردیم... بعد از این یادآوری ها یک نتیجه گیری کرده، بعد دوباره نتیجه گیری را تکرار کرده و نهایتا دو تا خروجی از نتیجه گیری داشته.

اگر بخواهیم در این سوره فضای سخن کشف کنیم، باید از خروجی ها کشف کنیم. چرا؟ چون یادآوری که حکایت از فضای سخن امروز نمی کند. یادآوری یادآور یک صحنه ای در گذشته است. یک نیازی در امروز سبب شده که خدا الان یادآوری میکند اما خود یادآوری که فضا نیست. آن نیاز، از این خروجی ها قابل برداشت است.

تیتر فضای سخن: رسول گرامی اسلام بعد از یک عسری، الان به منطقه ی یسر رسیده است. حالا در این منطقه ی یسر، خدا میخواهد بگوید متوقف نشو و عسر بعدی را به جان بخر.

الم نشرح لک صدرک. آنجه مشخص است این است که منظور از این صدر و ظَهر، صدر و ظهر جسمی و مادی و بدنی نیست چون اینها اگر انشراح پیدا کند انسان میمیرد! پس معنای مجازی و غیرجسمی و غیربدنی مورد نظر بوده است. پس صدر کنایه از یک ظرفیت است. چرا به ظرفیت صدر میگویند؟ چون صدر انسان یک ظرف است برای قلبش. هرچه این ظرف تنگتر، حرکت قلب سخت تر؛ و بالعکس.

صدر کنایه از ظرفیت انسان است و قابلیت او. و شرح صدر کنایه از گشاده ساختن این ظرفیت است.

خداوند یادآوری میکند که آیا ما صدرت را برای تو گشاده نساختیم؟ چه کردیم؟ و وضعنا عنک وزرک. سنگینی را از روی دوش تو برداشتیم. یعنی آنچه از روی دوش تو برداشتیم، خوده بار نبود بلکه سنگینی بار بود. چگونه؟ با بالا بردن ظرفیت.

کدام سنگینی؟ آن سنگینی که کمر تو را شکست.

یک چیزی از این آیات فهمیده میشود که خدا برای پیامبر شرح صدر کرده و از این طریق سنگینی را از روی دوشش برداشته، کی؟ آن هنگام که این سنگینی کمرش را شکسته (نمیگوید آن هنگام که نزدیک بود این سنگینی کمرت را بکشند!) آن هم نه شکستن معمولی که بگوید انکسرت بلکه می گوید انقض.

این، یک علت میخواهد. چگونه خدا چنین رفتاری با پیامبرش کرد؟ چگونه شرح صدرش بالا رفت؟ ادامه میدهد: و رفعنا لک ذکرک.

* فرق کسی که به قرآن نگاه پیگیر دارد و کسی که آیه ای نگاه میکند، در چنین مواضعی مشخص میشود. کسی که آیه ای نگاه میکند، دغدغه ی این را ندارد که چطور بار سبک شد و شرح صدر فراهم شد! لذا میگوید اسم و یاد تو را بالا بردیم. کجا؟ بر سر زبان ها. معروفت کردیم. مشهورت کردیم. اسمت در اذان می آید. چرا؟ چون این شخص دغدغه ی این را ندارد که بالا بردن اسم چه ربطی به شرح صدر دارد و رفع وزر
* نظر دوم: رفعنا لک ذکرک را دو جور میشود معنا کرد:
	+ اضافه ی ذکر به ک را اضافه ی مفعولی میگیریم: ذکر ِ تو را بالا برد
	+ اضافه ی ذکر به ک را اضافه ی فاعلی میگیریم: ذکر را در تو بالا برد (یاد را در وجود تو بالا برد)

در قرآن ذکر را بررسی میکند و می بیند هرجا قرآن ذکر بکار رفته، منظور ذکرالله است.

(در سوره مزمل: هرچه که یاد خدا در وجود انسان بالاتر رود، ظرفیت و صدر او گشاده تر میشود. چطور؟ و اذکر اسم ربک و تبتل الیه تبتیلا. اسم پروردگار یعنی هرچه نشانه ی پروردگار است. قدرت، اسم الله است و قادر، اسم الاسم است)

عسر و یسر، دو مفهوم متضاد با هم هستند و با هم قابل جمع شدن نیستند. فهم معنای آیه، دقتی میطلبد:

معیت بر دو قسم است:

* طولی
* عرضی

عسر و یسر هرگز نمیتوانند از سنخ معیت عرضی باشند. ویژگی هایی در عسر است که یسر را به همراه دارد و بلافاصله او را به دنبال خود میخواند.

وقتی عسر به نقطه ی اوج خود رسید و کمر تو را شکست، کم کم اومد پایین و شد یسر. ویژگی ای در عسر است که وقتی تحمل شود، یسر فرا میرسد.

حقیقتی دارد عسری که به یسر منتهی میشود: عسری به یسر منتهی میشود که عسرش تحمل شده باشد اما اگر شانه از زیر عسر خالی کند، روز بعد هم زیر همین عسر است.

خداوند خطاب به پیامبر میگوید الم نشرح لک صدرک/ و وضعنا عنک وزرک/ الذی انقض ظهرک. اگر پیامبر از زیر این بار شانه خالی میکرد، هرگز یسر برای او فرا نمیرسید. چون استقامت کرد، شرح صدر و رفع وزر و ذکر فرا رسید.

این قاعده را سوره، سرلوحه قرار میدهد. فان مع العسر یسرا، نتیجه برای ماقبل است، و ان مع العسر یسرا مقدمه برای دو نتیجه ی بعد است (تکرار نیست). در دومی میگوید باز هم این قاعده وجود دارد و ثابت است؛ پس فاذا فرغت فانصب/ و الی ربک فارغب

این قانون عالم است که تا زیر بار فشار و سختی نروی، یسر بعدی فرا نمیرسد. اگر وقتی به نقطه ی یسر رسید، تن به عسر بعدی ندهد، رغبت و حرکتی ایجاد نمیشود و به هدف نهایی نمیرسد. اگر بخواهی به هدف برسی، باید عسر بعدی را هم به جان بخری، همانگونه که قبلا در عسر بودی و بعدش یسر رسید.

(مثلا از پله‌ها هم که بالا میرویم، انتهای هر مجموعه پله که برای شخص به سختی اش میرسد و عسر دارد، یک پاگرد تعبیه شده و یسر را برایش به ارمغان می آورد. اما نباید در همان پاگرد متوقف شود، بلکه باید پله ها را ادامه دهد تا به مقصد برسد. یا مثلا در حرکات ورزشی، کسانی که میخواهند پاهاشون 180 درجه باز شود، اولش سخت و خیلی زود به آستانه ی درد میرسند. اما وقتی تحمل میکنند این عسر را، قدرت آنها بالاتر میرود و آستانه ی درد هم بالاتر میرود)

فاذا فرغت فانصب: هرگاه که فارغ شدی، دوباره اقدام کن به تلاش بعدی. به چه پشتوانه ای؟ به این پشتوانه که ان مع العسر یسرا. خیالت راحت باشد که یسر خواهد رسید.

فضای سخن نهایی: رسول خدا، بعد از تحمل فشارها و سختی های فراوان، به جامعه ی مدنی ای شکل گرفته رسیده و به منطقه ی یسر رسیده در حرکت خود و دیگران به سمت پروردگار. حالا اگر بخواهد در این نقطه متوقف شود، حرکت کور میشود و اگر بخواهد اقدام کند، سختی های زیادی می طلبد. ممکن است تحمل آن سختی ها، با یادآوری سختی های قبلی، سبب شود از ادامه ی حرکت باز ماند. پس خدا میگوید همانگونه که سختی ها قبلی را یادآوری میکنی، یسر را هم یادآوری کن و همین عامل حرکتت شود.

این سنت، با اینکه خطابش به رسول است، اما منحصر در ایشان نیست. چون اولا قاعده ای که مطرح میکند یک قاعده ی عام است. نمیگوید تو اگر به عسر برسی، بعدش یسر است. نخیر! عالم اینگونه طراحی شده که بعد از عسر، یسر باشد و توی پیامبر، مصداق این قاعده هستی. دوما، یسر بعد از عسر زمانی فرا میرسد که عسر به نقطه ی اوجش رسد. سوما، این قاعده در مسیرهایی اتفاق می افتد که «و الی ربک فارغب».

حرکت به سمت پروردگار، شکل و نوعش متفاوت است اما در همه ی بندگان خدا، ثابت است. رسول به شکلی این رغبت را پیدا میکند و مومنان به شکل دیگری. آنها هم باید بدانند باید عسر را به جان بخرند تا به یسر برسند.

این قاعده وقتی برای پیامبر یادآوری میشود، برای دیگران هم به تناسب خودشان و کارشان وجود دارد.

آیا خدا نمیتوانست از همان ابتدا، رسول را که میخواست انتخاب کند، ظرفیت بالایی به او بدهد که هر عسری را بتواند تحمل کند؟ خیر! حرکت وقتی شکل میگیرد که او در عسر تحمل کند، و بعد به یسر برسد. دوباره عسر بعدی را تحمل کند و بعد به یسر برسد...

هرچه یاد الله در وجود شخص بالاتر، تحمل سختی ها آسانتر. چون کسی که یاد الله را در وجودش بالا ببرد، از بالا به قضایا نگاه میکند و نه از عرض. بنابراین فائق بر مشکلات میشود و زیر بار آنها نمیرود.

(استفاده ی شخصی: انسان، ناخودآگاه وقتی مشکلات دور و برش را میگیرد، دنبال تکیه گاه میگردد. این در فطرت و غریزه ی انسان است. پس دنبال راهکار میگردد. اگر بشر در رفع مشکلاتش به کسی همطراز خود یا به ارزشی همطراز خود تکیه کند، در دل مشکل باقی می ماند. اما گاهی به قدرت برتر تکیه میکند. به قدرتی که سنخش از سنخ مشکلات من نیست، صمد است و به کسی نیازی ندارد. پس وقتی به علم و قدرت و حکمت او تکیه کردم، آنچه از سنخ او نیست و زیرمجموعه ی سیطره ی اوست، کوچک می آید.

مثال: دو تا آدم هم زور، توی دعوا همدیگر را جدی میگیرند. اما اگر یه بچه با یه آدم بزرگ دعوا کند، هرچقدر هم بچه قضیه را جدی بگیرد، اما شخص مقابل به خاطر تکیه ای که به قدرت برتر خودش در نسبت به کودک دارد، موضوع را شوخی میگیرد)

قَیّدُ العلم، بالکتابه